

شناسایی موارد و مولفه‌های مشترک در اشعار حسین پژمان بختیاری و ژاله قائم مقامی

مهسا خورشیدوند^۱

روح‌الله کریمی نورالدین‌وند^۲

چکیده

این تحقیق با هدف شناسایی مؤلفه‌های مشترک در اشعار پژمان بختیاری و ژاله قائم مقامی با روش تحلیلی - توصیفی و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، موارد مشابه در اشعار پژمان بختیاری و اشعار ژاله قائم مقامی را در موضوعات مشترک مورد بررسی قرار داده است. با توجه به اینکه ژاله و پژمان هم‌عصر و دارای رابطه مادر- فرزند بودند، بررسی مولفه‌های مشابه در اشعار پژمان و مادرش می‌تواند گامی مهم در تحلیل عمیق‌تر اشعار و نگرش‌های فکری هر دو شاعر باشد. در این پژوهش، ابتدا لازم است که با دقت زندگینامه ژاله و پژمان را مورد بررسی قرار دهیم و سپس به شناسایی و تحلیل موارد مشابه در اشعار پژمان و ژاله بپردازیم. این فرایند می‌تواند به ما کمک کند تا درک بهتری از موارد و مولفه‌های مشترک و همچنین شباهت‌ها و تفاوت‌های دیدگاه‌های این دو شاعر درخصوص موضوعات یکسان پیدا کنیم. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که باتوجه به پیوند خانوادگی و هنری که میان پژمان و ژاله برقرار است؛ به تبع آن موارد و مولفه‌های مشابهی نیز در اشعار آنها به‌وضوح نمایان است. پژمان نه تنها در محتوای اشعارش بلکه در نوع نگاه به مسائل اجتماعی و فلسفی، به‌ویژه دغدغه‌هایی چون تقدیر، قضا و قدر، و معنای زندگی، نیز همچون مادر خویش موضوعات یکسانی را آبخور اشعار خویش قرار داده است. لازم به ذکر است که باتوجه

^۱ - دانشجوی کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان. تهران. ایران

mhsakhwrshydwnd۲۴@gmail.com

^۲ - عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، تهران. ایران. r.karimi.n@cfu.ac.ir

به تعدد اشتراکات در اشعار پژمان بختیاری و ژاله قائم‌مقامی؛ در این مقاله تنها به مهم‌ترین مؤلفه‌های مشترک در اشعار آنها اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: ژاله قائم‌مقامی، پژمان بختیاری، پیوند خانوادگی، زن و عشق.

۱- بیان مسئله

ادبیات اقیانوس بیکرانی است که گستره‌ای به وسعت بشریت دارد. این اقیانوس، سرشار از دُر و مرجان‌های گرانبها و نایابی است که دستیابی به آنها صیادی حاذق و چیره‌دست می‌طلبد که قادر باشد اندیشه، عاطفه و تخیل خویش را به تور ماهیگیری‌اش گره بزند تا درخشان‌ترین مرواریدها صید تور او شوند.

در این دنیای بیکران بشریت که همواره چالش‌ها و مسائل بی‌شماری گریبان‌گیر انسان است؛ ادبیات چیزی نیست جز مرهمی بر این زخم‌های متعدد بشریت؛ چرا که انسان وقتی از رنج‌ها و دردهای این دنیا آشفته و آزرده‌خاطر می‌شود؛ داروی درمان خویش را ادبیات می‌داند و در گوشه‌ای فارغ از گیر و دار دنیا به آن پناه می‌برد تا دردها، ناامیدی‌ها، رنج‌ها و دلسردی‌های خود را همچون خمیری در قالب اندیشه و احساس خویش بگنجانند و به زیبایی هرچه تمام‌تر، به خلق آثار ادبی ویژه‌ای پردازد.

ناگفته نماند که کاربرد ادبیات تنها محدود به چالش‌ها و مسائل بشریت نیست بلکه انسان در مواقع امیدواری، شادی، شور و شوق و... نیز ادبیات را ابزار عواطف و اندیشه‌های خود می‌داند و با طیف‌های رنگارنگ گوناگون ادبیات اعم از آرایه‌ها، فنون و صناعات ادبی به آفرینش تابلوی نقاشی ادبی خیره‌کننده‌ای می‌پردازد.

در یک کلام اگر ادبیات را همچون پرنده‌ای بدانیم که در اوج افلاک بال و پر گشوده و آزادانه و به دور از هرگونه قید و بندی درحال پرواز کردن است؛ می‌توان گفت یک بال آن اندیشه است که شامل تجربیات، افکار و... است که درون گنجینه ارزشمند حافظه بشری مدفون شده‌اند و این اندیشه بشری در آن واحد و در یک چشم به هم زدن به وجود نمی‌آید بلکه تحت تاثیر عوامل متعددی به مرور زمان در حافظه انسان نقش بسته

و تثبیت شده؛ بنابراین هیچ متنی خواه ادبی و خواه غیر ادبی بدون الهام گرفتن و تاثیرپذیری از متون دیگر به وجود نمی‌آید. بال دیگر پرنده ادبیات چیست؟ بال دیگر آن عاطفه و احساس است که به‌سان قلم‌موی رنگی می‌ماند که به نقاشی رنگ و زیبایی می‌بخشد به‌گونه‌ای که بدون آن نقاشی (اثر ادبی) قادر نخواهد بود زیبایی و طراوت خود را هرچه تمام‌تر و با تمام ابعاد به عرصه نمایش بگذارد.

در این مسئله سعی شده است موارد مشترک در اشعار پژمان بختیاری و ژاله قائم مقامی بررسی و تحلیل شود.

۲- مباحث نظری

۲-۱- زندگینامه حسین پژمان بختیاری

حسین بختیاری متخلص به پژمان خود می‌نویسد: «در روز سیم شعبان ماه ۱۳۱۸ قمری برابر با ۱۲۷۹ خورشیدی در یکی از خیابان‌های شمالی چهارراه حسن آباد تهران چشم به روی جهان گشودم و چون روز تولدم مقارن با میلاد حضرت سیدالشهدا امام سیم شیعیان بود مرا حسین نامیدند. (بختیاری، ۱۳۴۹: مقدمه)

این شاعر خوش ذوق معاصر اصالتاً اهل دشتک واقع در دامنه زرد کوه استان چهارمحال و بختیاری است. او از ریشه استوار و تنومند نهالی همچون علیمردان‌خان، یکی از خوانین بزرگ بختیاری و مردی شجاع و جنگجو، و همچنین از مادری شاعر، اهل ادب و اصیل به نام عالم‌تاج قائم‌مقامی با تخلص ژاله، که نوه قائم مقام فراهانی است، برخاسته و با اشعار زیبا و دلنشین خویش پرچم دانش، ادب و هنر را برافراشته است؛ همچنان که حکیم سخن، فردوسی نامدار، گفته است: «هنر با نژادست و با گوهرست». (فردوسی، ۱۳۷۱: ۴)

محمد ابراهیم باستانی پاریزی، مورخ برجسته معاصر، درخصوص علیمردان‌خان می‌گوید: «[علیمردان‌خان] رشید است و ته ریشی بر چهره دود خورده خود دارد، به تفنگش عشق می‌ورزد، و در کوه‌های بختیاری شکاری می‌کند و کبک و تیهویی و آهویی به همراه می‌آورد و خوراک بچه‌ها و بانو تأمین است» (باستانی پاریزی، ۱۳۶۸:

۱۸). همین سخنان پاریزی‌باستانی گویای روحیه جنگجویی پدر پژمان است؛ به طوری که طبق سنت‌های قوم لر و بختیاری، او ارتباطی عمیق و پرعاطفه با تنگ خود دارد. «گرفتاری‌های خانوادگی و مالی میرزا فتح‌الله (پدر ژاله قائم‌مقامی) موجب این پیوند نامناسب یا به تعبیر ژاله "وصلت سیاسی"^۱، شده بود. دو تن با دو روح و دو فکر و سلیقه متفاوت می‌خواستند عمری با هم به سر برند!» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۲۶) عوامل متعددی در شکل‌گیری ازدواج‌های سیاسی مؤثرند. لازم به ذکر است که ازدواج‌های سیاسی معمولاً به دلیل منافع خاص و نه بر اساس علاقه و عشق، شکل می‌گیرند. تفاوت‌های بنیادین در زمینه‌های مختلف نظیر عقاید، ارزش‌ها، فرهنگ و... می‌توانند موجب عدم موفقیت این نوع ازدواج‌ها شوند. متأسفانه ازدواج پدر و مادر پژمان نیز از آن دسته ازدواج‌های سیاسی بود که ناکام ماند و به سبب همین تفاوت‌های فاحش، به طلاق انجامید. حاصل این ازدواج فرزندی بود که از نعمت آغوش پرلطف مادر تا سالیان طولانی محروم شد. پژمان در این باره می‌نویسد: «ازدواج نامناسب مادرم که هجده سال در ناز و نعمت پرورده شده و دانشی بیش از زمان خود اندوخته بود بایدرم که نزدیک به پنجاه سال از عمرش در جنگ و سختی گذشته بود، دیری نپایید؛ به این معنی که مرا رها کرده، به خانه پدری رفت، بدون آنکه جدایی از شوهر را قطعی سازد. تلاش پدر پژمان برای بازگرداندن همسر چندان نتیجه نمی‌دهد، از این رو سعی می‌کند او را از دیدن فرزند محروم نماید. مادر هم لجاجت نشان می‌دهد و آن کودک در دوران زندگانی از دامان پرمهر مادر محروم می‌شود. در نتیجه، دیدار مادر و پسر، سال‌ها میسر نمی‌شود و نخستین بار پژمان ۲۷ ساله بود که مادرش او را می‌بیند» (داوودنیا و نوروزی، ۱۳۹۵: ۴).

^۱ - ژاله خود در این باره می‌گوید: وصلت سیاست بود وین سیاست ز مام و اب دارم (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۲۶)

پدر پژمان، علیمردان‌خان، هیچ‌گاه عقاید سختگیرانه و آزاردهنده‌ای را علیه همسرش، ژاله، به کار نبرد به گونه‌ای که مانع پیشرفت و آزادی او شود بلکه این مرد بزرگ بر اساس سنت‌های ایل خویش، بختیاری، همواره احترام به همسر را جزء اصول اساسی زندگی‌اش می‌دانست و در همه حال به این اصل وفادار بود؛ همانطور که محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تاریخ‌نگار پرآوازه معاصر، در مقدمه دیوان اشعار پژمان بختیاری، به این نکته ظریف اشاره می‌کند: «(علیمردان‌خان) احترام همسر را که از سادات است و از عادات "بختیاری‌گری" و ایلیت او سرچشمه گرفته، همه‌جا رعایت می‌کند و فقط با یک نهیب مردانه او را از لجاجت و دعوا باز می‌دارد ولی هرگز آزادی این زن را نگرفته و همیشه به او فرصت داده است که با شعر و عرفان و تاریخ، دمساز باشد» (بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۴: ۱۰۵-۱۰۶). پژمان که در هنگام جدایی پدر و مادر خویش، نوزادی بیش نبود. در این سن کم رنجی ناخواسته به دست قضا و قدر روزگار بر او تحمیل شده بود که علاوه بر محرومیت از نعمت وجود مادر، به سبب مشغله‌های پدر در امور نظامی و موارد این چنینی از اهتمام پدر نیز بی‌بهره ماند. در چنین وضعیتی مسئولیت مراقبت از پژمان به یکی از ملازمان علیمردان‌خان، کاکا عباسعلی، واگذار شد: «به هر روی این جدایی غم انگیز تلخی را برای این کودک بی‌پناه رقم می‌زند و از آن زمان به بعد که پژمان نوزادی بیش نبود، زندگانی توام با رنج و حرمان و آوارگی وی آغاز می‌شود. در چنین شرایطی که پدر وی نیز به دلیل سفر مداوم و اشتغال به امور لشگری کمتر می‌توانست در کنار فرزند باشد، پیرمردی به نام "کاکا عباسعلی" که از خادمان و ملازمان علیمردان‌خان اهالی دشتک بختیاری بود، عهده‌دار سرپرستی و نگهداری از این کودک شیرخواره می‌گردد و تا دوران نوجوانی همچون پدری دلسوز در کنار وی مانده و با سختی و مشقت فراوان از او مواظبت می‌کند. پژمان بعدها از آن مرد شریف به نیکی یاد می‌کند و او را سرپرست واقعی خود می‌داند. یه هر حال دوران کودکی وی با محرومیت و مشقت بسیار و خالی از مهر مادری و توجه پدری سپری می‌گردد» (همان، ۱۳۹۴: ۲۹).

از سن ۳-۴ سالگی، پدر پژمان تأکید وافری بر آموزش خواندن، نوشتن و قرآن به او داشت و در این مسیر، سخت‌گیری‌های وافری به خرج می‌داد. با این وصف پژمان تا سن چهار سالگی اندکی خواندن و نوشتن را فرامی‌گیرد. پژمان خود می‌گوید: «باری چهار سال نداشتم که از فشار مصائب، مانند بزرگان فکر می‌کردم، قرآن و کتاب‌های سبک را می‌خواندم و نامه‌های بی سر و ته کاکا عباسعلی را می‌نوشتم» (بختیاری، ۱۳۳۵: مقدمه). همین پاراگراف کوتاه حاکی از توجه علیمردان‌خان، پدر پژمان بختیاری، به امر سوادآموزی و تحصیل پژمان در زمینه خواندن و نوشتن و به خصوص قرآن است.

«پژمان نخستین بار در روستای دشتک بختیاری به مکتب‌خانه می‌رود و نزد ملاعلی‌بنده، که از مکتب‌داران قدیمی دشتک بود، مشغول به تحصیل می‌شود». (بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۴: ۳۱) پژمان برای ادامه تحصیل، ناگزیر دشتک را بدرود می‌گوید و به تهران بازمی‌گردد. در آنجا در مدارس ویژه آن روزگار به تحصیل می‌پردازد: «وی پس از چند سال اقامت در دشتک، به تهران بازمی‌گردد. ابتدا در مدرسه "اشرف" و سپس در مدرسه فرانسوی "سن لویی" به تحصیل خود ادامه می‌دهد. نیما یوشیج در این مدرسه با او هم دوره و همدرس بود» (محمدخانی و همکاران، ۱۳۹۹: ۵۹).

پدر پژمان که در آن زمان به دلیل حضور مداوم در جنگ‌های پس از استقرار مشروطیت و دفاع از آن، اغلب در آذربایجان به سر می‌برد، پژمان را به خانواده‌هایی از آشنایان و دوستان خود می‌سپارد. این دوری از خانواده و احساس تنهایی برای پژمان سخت و تلخ بود. پژمان در سن ۹ یا ۱۰ سالگی بود که بار دیگر دست تقدیر مسیر زندگی پرنج او را آشفته‌تر می‌سازد. پدرش، علیمردان‌خان بختیاری، پس از سپری کردن یک دوره بیماری، رهسپار دیار باقی می‌شود و پژمان تنها سرپرست خود را از دست می‌دهد. پژمان خود درخصوص مرگ پدرش می‌گوید: «پدرم در جنگ‌های آذربایجان به سختی بیمار گردید و موقعی که به تهران بازگشت مرضش سخت و خطرناک شد... از این رو مورد عنایت مجلس شورای ملی گشته، لوحه افتخاری بدو عطا شد، اما به زودی در تهران درگذشت... جنازه پدرم، با جلالی که تا آن روز در تهران دیده نشده بود، در میان

صفوف شاگردان بعضی از مدارس و نظامیان با موزیک و سواران بختیاری گذرانده... و با عده‌ای بالغ بر صد سوار بختیاری، به حضرت عبدالعظیم فرستادند و در اتاقی که در دالان فاصل صحن و حیات شاهی خریداری شده بود، به خاک سپردند.^۱ (بختیاری، ۱۳۴۹: مقدمه) مرگ پدر در این سنین حساس، ضربه‌ای عمیق و جانکاه به روح پژمان وارد می‌کند.

داستان زندگی پژمان داستانی از مبارزه با مشکلات و سختی‌های زندگی است. پس از آنکه به درخواست نامادری‌اش دوباره به دشتک فرستاده می‌شود، او پس از سال‌ها به تهران باز می‌گردد تا تحصیلاتش را از سر بگیرد. اما پس از مرگ سردار اسعد، او با رنج‌ها و آوارگی‌های بیشتری روبه‌رو می‌شود. پژمان خود می‌گوید: «چند روز بعد بی‌بی گلندام برای خداحافظی خدمت سردار اسعد رفت و اشک‌ریزان خود را بر قدم وی افکنده، گفت اگر حسین را از من بگیرند حتماً خواهم مرد اجازه بدهید او را با خود به بختیاری ببرم. آن مرحوم با تشدد فرمود بسیار خوب او را به هر جهنمی می‌خواهی ببر... بنده را درست برخلاف تنها وصیتی که پدرم کرده بود به بختیاری فرستادند؛ دو سال با مالاریا طی شد و با محبت یکی از بی‌بی‌ها که خدایش غرق رحمت کند؛ باز به تهران آمدم. در این وقت سردار اسعد تقریباً مفلوج و نابینا شده بود و قیمومیت بنده بر عهدهٔ فرزندش جعفرقلی‌خان اسعد محول گردید.» (بختیاری، ۱۳۴۹: مقدمه)^۲ مشکلات مالی و کمبود حمایت در نهایت باعث می‌شود که پژمان به سبب عدم پرداخت شهریه از سوی جعفرقلی‌خان، از مدرسه سن لویی اخراج شود. رنج و سختی‌های ناشی از گذراندن روند زندگی، او را وادار به جستجوی شغل می‌کند، به همین سبب ابتدا در اداره بی‌سیم ارتش و سپس در وزارت پست و تلگراف مشغول به کار می‌شود و در این وزارتخانه تا بازنشستگی خدمت می‌کند؛ پژمان خود در این خصوص می‌گوید: «در هر

^۱ - بخش مقدمه کویر اندیشه از صفحه یب تا ید

^۲ - بخش مقدمه کویر اندیشه، صفحه ید

حال سرگردانی و بی‌کسی من در دوران قیمومیت سردار اسعد^۱ به جایی رسید که از روی بیچارگی یا بهتر بگویم بی‌اطلاعی وارد خدمت دولت شدم». (بختیاری، ۱۳۴۹: مقدمه^۲) به روایت اسناد وی از بهترین کارکنان آن وزارتخانه بود و همواره به عنوان شخصیتی ادیب و دانشمند شناخته می‌شد: «آقای پژمان یکی از بهترین اعضاء اداره بی‌سیم بوده و می‌باشند». (میرانصاری، ۱۳۷۸: ۳۰۹)

پژمان با وجود تمام مشکلات و محدودیت‌ها، همچنان در پی کسب علم و دانش می‌رود و با کوشش مستمر در این مسیر، به تدریج به یکی از چهره‌های برجسته علمی و ادبی تبدیل می‌شود. داستان زندگی پژمان به نوعی نمایانگر اراده انسانی است که در مواجهه با بحران‌ها و محدودیت‌ها، به هر قیمتی برای دستیابی به موفقیت و برتری تلاش می‌کند.

پژمان در مقدمه کویر اندیشه به خوبی به عامل موثر یا به تعبیر خودش به خمیرمایه شاعری خویش اشاره می‌کند: «رشد فکری و جسمی من هنوز به مرحله کمال نرسیده بود اما احساس غریزی که از یازده سالگی شروع شده بود؛ در پانزده سالگی به وضعی عجیب بر سراپای وجودم حاکم شد و با تمنیاتی وحشیانه ترکتازی می‌کرد. در آن اوقات با دوشیزه‌ای مصری-فرانسوی سروسری یافتم و چگونگی عشق او که در مجلات و برخی از تذکره‌ها چاپ شده؛ خمیرمایه شاعری من گردید. سال‌ها با رعایت جمیع جوانب ادبی چیزی به هم می‌بافتم...» (بختیاری، ۱۳۴۹: مقدمه^۳)

حسین پژمان بختیاری، این شمع سوزان معاصر در اثر بیماری سرطان در سن ۷۴ سالگی به دیار باقی شتافت: «سرانجام پژمان بختیاری پس از عمری درد و رنج و ناکامی، در روز سوم آذر ماه ۱۳۵۳ هجری شمسی. به سن ۷۴ سالگی بر اثر بیماری سرطان، دور

^۱ - منظور جعفر قلی‌خان اسعد، فرزند سردار اسعد بختیاری است.

^۲ - بخش مقدمه کویر اندیشه، صفحه یه

^۳ - بخش مقدمه کویر اندیشه، صفحه یو

از زادگاه پدری، در تهران درگذشت. او را در قبرستان بهشت زهرا (قطعه ۸) به خاک سپردند» (بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۳۵).

محمد حسین بهجت تبریزی، شهریار، در رثای پژمان می‌گوید:
به من مگوی که پژمان بختیاری مرد بگو بخت سخن خفت و عهد یاری مرد
(شهریار، ۱۳۷۳: ۳۷۸)

۲-۲- شرح مختصری از زندگینامه ژاله (عالم‌تاج قائم مقامی)

بانو عالم‌تاج^۱ قائم مقامی، مادر پژمان بختیاری، یکی از نوابغ برجسته شعر و ادب ایران زمین است. ایشان نه تنها در عرصه شعر، بلکه در بسیاری از علوم زمان خود، از جمله زبان عربی؛ صرف و نحو؛ بیان و معانی و... نیز تسلط داشت و از جمله صاحب‌نظران ادبیات فارسی و عربی محسوب می‌شد. این بانوی فرهیخته در زمینه‌های حکمت و نجوم نیز دانش قابل‌توجهی به دست آورده بود که گویای توجه و علاقه‌مندی او به یادگیری و گسترش آگاهی در حوزه علوم متنوع است. یکی از ویژگی‌های برجسته اشعار او، دفاع از حقوق زنان است که به وضوحی تمام در آثارش نمایان است.

گرچه خالق هر اثر هنری معمولاً از اثر خود راضی نیست، بانو ژاله نیز از اشعاری که سروده بود، خشنود نبوده و یک بار در دوران حیات خویش تصمیم به نابودی آن‌ها گرفت؛ این امر نشان‌دهنده حساسیت شعری او و تلاش در زمینه ارتقای کیفیت اشعارش است. با این حال، اشعار باقی‌مانده از او توسط فرزند شاعر و ادیبش، حسین پژمان بختیاری، جمع‌آوری و منتشر شد تا نسل‌های بعدی بتوانند از این گنجینه ادبی بهره‌مند شوند و صدای ژاله جاودان بماند. احمد کرمی در مقدمه دیوان اشعار ژاله به شرح مختصری از زندگینامه ایشان پرداخته: «بانو عالم‌تاج قائم مقامی متخلص به "ژاله" در سال ۱۳۰۱ هجری قمری متولد شد و در آن روزگار زبان عربی را به خوبی آموخته

خاک عالم بر سر عالم کنید»

^۱ - ژاله خود می‌گوید: «تاج عالم گر منم، بی‌گفت و گوی

(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۵۰)

و در صرف و نحو و معانی و بیان و منطق پیشرفت کامل نمود. در ادبیات عربی و فارسی صاحب نظر گردید و تا حدی در مقدمات حکمت و نجوم کسب معلومات کرد. در دوران عمرش اشعار بسیاری گفته، که آنها را سوزانده^۱ و از بین برده است. مقدار ناچیزی از اشعارش که باقی مانده بود به وسیله فرزندش پژمان بختیاری جمع آوری و چاپ شد. اشعار این زن شاعر نشان می‌دهد که چقدر پاکدامن طرفدار حقوق زن بوده و عفت و پاکی را با صراحت گفتار در هم آمیخته است. اگر اشعارش را از بین نبرده بود، یکی از سرآمدان شاعران این مملکت بود؛ اگرچه با همین مقدار هم مقام او بسیار بالاست. وی در ماه مهر ۱۳۲۵ هجری شمسی چشم از جهان پوشیده است» (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: مقدمه ناشر).

پژمان تمام تلاش خود را در جهت انتشار اشعار مادر به کار می‌گرفت به گونه‌ای که علاوه بر ارسال اشعار خود، اشعاری از مادر را نیز به مجله وحید می‌فرستاد. این اقدام پژمان نشان‌دهنده علاقه و احترام عمیق او به مادرش و تلاش برای معرفی ژاله و اشعارش به جامعه بود. «پژمان در سال‌های بعد علاوه بر اشعار خود که به مجله‌ی وحید می‌داد، اشعاری نیز از مادرش ژاله‌ی قائم‌مقامی مرحمت می‌کرد که در مجله چاپ می‌شد. او از مادرش همیشه به نیکی یاد می‌کرده و او را از شاعران برتر معاصر می‌دانست. و اشعار خانم نیز گواه بر این مدّعاست» (وحیدنیا، ۱۳۸۳: ۴۵).

پژمان و ژاله پس از سال‌ها تحمل دوری و رنج فراق، سرانجام در سال ۱۳۰۶ درست زمانی که پژمان ۲۷ ساله بود؛ فراق این مادر و پسر پایان می‌یابد و یکدیگر را ملاقات می‌کنند و این جدایی طولانی پایان می‌یابد. پژمان خود در مقدمه دیوان ژاله می‌گوید: «موقعی که بیست و هفتمین مرحله عمر را پشت سر می‌گذاشتم به زیارت روی مادر نایل شدم و از آن پس با یکدیگر زیستیم» (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۰). پژمان از زمان

^۱ - دیوان خویشتن را بآتش دهم به عمدا زان پیشتر که افتد آتش به دفتر از من (قائم‌مقامی،

نخستین دیدار با مادر در سن ۲۷ سالگی تا زمان وفات ژاله در سال ۱۳۲۵ همراه با او زندگی می‌کند و در این سال‌ها پژمان مفتخر به وجود نعمت مادر در زندگی خویش است. پژمان سال‌ها در کنار مادرش زندگی کرده بود اما در این مدت از استعداد شاعری و طبع لطیف شعری او باخبر نشده بود؛ البته این به این معنا نیست که پژمان به طور کامل از استعداد شاعری مادرش بی‌اطلاع بوده بلکه به این معناست که پژمان نمی‌دانسته مادرش تا این حد شاعری حاذق و خوش ذوق است. پس از مرگ ژاله، پژمان کلیه تلاش خویش را در زمینه گردآوری و انتشار اشعار او به کار می‌گیرد تا او را به جامعه ادبی معرفی کند. در راستای همین تلاش‌های پژمان اولین بار دیوان اشعار ژاله درست بیست سال پس از وفاتش توسط پژمان به چاپ می‌رسد: «برای نخستین بار دیوان ژاله بیست سال پس از درگذشتش، توسط پسرش، پژمان بختیاری، سال ۱۳۴۵ تنها در هزار نسخه به چاپ رسید» (آرنگ، ۱۳۹۳: پیش‌گفتار^۱).

۳- بحث و بررسی

موارد مشابه در اشعار پژمان بختیاری و مادرش، ژاله قائم مقامی

ژاله به عنوان مادر و شاعری حساس و عاطفی، نقش محوری در شکل‌گیری شخصیت و دیدگاه‌های ادبی پژمان ایفا کرده است. در آثار منظوم و منثور پژمان بختیاری می‌توان ردپای اندیشه‌ها، احساسات و تجربیات مادرش را مشاهده کرد همانطور که یاسمن آرنگ در کتاب خویش به این مسئله اشاره می‌کند: «گهگاه از دیوان پرمایه پژمان، لحن و صدای ژاله از زبان مردی شنیده می‌شود که در واژه و مفهوم به گفتار او نزدیک است و البته روشن نیست آیا آنها را پس از اطلاع و دستیابی به ژاله سروده است و یا زمانی که با او زندگی می‌کرده است؟ و این تشابه فکری از گفت‌وگوها و هم‌زبانی‌های آن دو نشئت گرفته است و یا از آنجا که هر دو زخم مشترکی بر دل داشتند»

^۱ - یاسمن آرنگ، نویسنده کتاب بیدار خاموش، پیش‌گفتار کتاب خویش را در شهریور ۱۳۸۸ نوشته است.

(آرنگ، ۱۳۹۳: ۱۱۶). گفتیم که نخستین بار دیوان اشعار ژاله بیست سال پس از وفاتش به عرصه چاپ رسید؛ آن هم توسط پسرش، پژمان. باتوجه به اینکه اشعار پژمان چه از لحاظ ساختار و ازگانی و چه از لحاظ مفهومی شبیه به اشعار ژاله هستند؛ با این حساب با صراحت می‌توان گفت ژاله قائم‌مقامی با تاثیرگذاری بر اشعار پژمان به گونه‌ای به واسطه پژمان بختیاری تأثیری شگرف بر گنجینه ارزشمند ادبیات امروز ما داشته است: «شعر ژاله در زمان حیاتش در میان اوراق و دست نوشته‌هایش محبوس ماند و تا بیست سال پس از درگذشتش نیز کسی از وجود چنان اشعار نغز و پرمایه‌ای باخبر نشد. اما از آنجا که پژمان، شاعر سرشناس و موثری در شعر معاصر است، می‌توان اشعار او را یکی از وجوه تاثیرگذاری‌های مهم و غیرمستقیم شعر ژاله بر ادبیات امروز دانست» (آرنگ، ۱۳۹۳: ۱۲۲).

۱-۳- موضوع زن

مهم‌ترین مسئله‌ای که افکار، اندیشه‌ها و نگرش ژاله قائم‌مقامی را در برمی‌گیرد، پرداختن به موضوع زن و مسائل پیرامون آن است هم‌چنان که گفته است:

من به فکر خویشم و در فکر همجنسان گر نباشد؟ گو نباشد مرد را پروای من خویش

(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۳۳)

ژاله که دانشی فراتر^۱ از روزگار خود کسب کرده بود به ناچار چرایی بسیاری ذهن او را درگیر کرده که مهم‌ترین آنها مسئله زن و اوضاع اجتماعی جامعه در برخورد با جنس زن است به عبارت دیگر او با درک عمیق و دانشی فراتر از دوران خود، ذهن خود را به مسائلی چون جایگاه زنان در جامعه و شرایط اجتماعی آنها معطوف کرده است. غلامحسین یوسفی درخصوص ژاله می‌گوید: «تأمل در شعر او ما را نه فقط با یکی از

۱- فکر من مافوق عصر و عصر من مادون عقل زین تباغن شاید ار خود را به آتش زنم

شاعران بلندطبع زبان فارسی بلکه با انسانی حساس و رنج‌دیده نیز آشنا می‌کند که با شعر خود از صمیم جان هزاران زن سخن گفته است» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۴۰). ژاله با مشاهده کلیه ابعاد جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند او نیز همچون دیگر زنان شاعر معاصر خود اعم از فروغ فرخزاد، سیمین بهبهانی و... بر اوضاع اجتماعی که بر جامعه حاکم است و همواره زن را جنس دوم تلقی می‌کنند و جنس اول و برتر را مرد می‌دانند می‌تازد و ویژگی‌های زنانه اعم از عشق، مهرورزی مادرانه و... را در اشعارش به کار می‌برد.

ژاله در قطعه «چاهسار حرم» با مهارت کافی و استادی تمام روزگار خفقان زنان را به تصویر می‌کشد و مدام با لحنی اعتراض‌آمیز بر قید و بندهایی که جامعه به جنس زن تحمیل کرده؛ می‌تازد و تأکید می‌کند که زن به علت بی‌گناهی در این زندان یا به تعبیر خود ژاله قفس اسیر شده است:

دیوارهای حرم بر فرقدان زده سر	پوشیده راه نظر، بسته ره نفسم
آزاد پر مگسا، بر روی شهر بچم	مسکین منا که به دهر، عاجزتر از مگسم
سر تا قدم شرفم، اما چون کنج روشن	هم بسته قفسم، هم خسته عسسم ^۱

ای پرده‌دار حرم، بردار پرده که من	نه سرسپرده نفس، نه بنده هوسم
بانگ جرس رسیدت در گوش و غافل از آنک	من چون زبانه زنگ، در سینه جرس ^۲
ور در خور قفس است، فرسوده پیکر من	پس روزنی بگشای، بر دامن قفسم
گر فتنه هوسم، این حبس و زجر بس است	ور غول راهزنم، بند و شکنجه بسم

^۱ - عسس: اشاره دارد به خواجه حرم

^۲ - جرس: زنگ و درای کاروان

ژاله که می‌بیند هیچ کس جز خدا صدای فریادخواهی او را نمی‌شنود تا او را از این قفس رها کند:

ای دست حق به در آی، و ز پای زن آن بندهای گران، کاین است ملتسم بگشای
(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۶۰)

مهم‌ترین وجه تشابه دیوان ژاله قائم مقامی و پژمان بختیاری در پرداختن به مسائل زنان، توجه عمیق و انتقادی هر دو شاعر به وضعیت زنان در جامعه است: «تنها با نگاهی گذرا به آثار حسین پژمان و به ویژه اشعار او در می‌یابیم که شباهت و نزدیکی ذهن و نوشتار او با ژاله چشمگیر است. موضوع مورد بررسی و توجه ژاله در اشعارش؛ زن و مسائل مربوط به اوست که به خوبی در شعر پژمان نیز رخ نموده است» (آرنگ، ۱۳۹۳: ۱۱۶). مهم‌ترین مسائل مربوط به زنان که در اشعار هر دو شاعر دیده می‌شوند؛ عبارت‌اند از:

الف) اشاره به مهرورزی و محبت زنان:

ژاله در اشعار خود به مهرورزی زنان اشاره می‌کند همچنان که در بیت زیر با به کارگیری آرایه طرد و عکس به مهر و محبتی اشاره می‌کند که در سراسر وجود زن نهفته است. پژمان نیز با تأثیرپذیری از مادر خویش به مهر و محبت زنان اشاره می‌کند و معتقد است که زن به سبب مهرورزی، حاضر است نهایت ایثار و فداکاری را جهت آرامش دیگران به کار گیرد و این امر را مایه آرامش زن می‌داند؛ به گونه‌ای که در توصیف زن از ترکیب‌هایی اعم از «غمخور غمدیدگان»، «یاری و دلجویی بیمار» بهره می‌جوید.

زن سراپا مهر و پا تا سر مهر، فروغ دوستی تیرگی بگذار تا چون مه، سر از خاور
است زنم

(همان، ۱۳۷۴: ۱۲۴)

راحت زن چیست؟ روان باختن هستی خود وقف کسان ساختن
زن چو شود غمخور غمدیدگان خشک شود اشک ستمدیدگان

یاری و دلجویی بیمار از اوست کیست جز این طایفه بیمار دوست
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۳۳۰)

ب) نگاه معماگونه به زن

هر دو شاعر، ژاله و پژمان، به وجود زن به عنوان یک معما و موضوع پیچیده نگاه می‌کنند. ژاله در یکی از اشعار خود با عنوان «شوخی جدی»؛ از یک سو اعتراض به جایگاه اجتماعی زن دارد و از سوی دیگر، وجود زن را به نوعی، معما و مسئله‌ای مبهم می‌داند. او این نکته را در قالب یک شوخی جدی بیان کرده است، به طوری که هم جدی بودن موضوع را نشان می‌دهد و هم به شکل شوخی، پیچیدگی‌های اجتماعی زن را به چالش می‌کشد. پژمان نیز از تاثیر اندیشه مادرش به این نتیجه می‌رسد که وجود زن یک معما است که هیچ‌کسی به طور کامل قادر به درک و شناخت آن نبوده است، زیرا هر آنچه که در مورد ویژگی‌های زن گفته شده، ناکافی و ناتمام است.

داخل آدم نباشد جنس زن تا شمایش داخل آدم کنید
او معمایی است بی‌معنی، مباد خویش را سرگرم این مبهم کنید
(قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۱۵۰)

هست معمای طبیعت کهن لیک معما به معماست زن...
این همه گفتند و سخن بس نشد آگه از این راز مگو کس نشد
(بختیاری، ۱۳۶۸: ۲۵۷)

ج) ذکر پیچیدگی‌های زندگی زنان:

پژمان بختیاری نیز همچون مادرش، ژاله، به پیچیدگی‌های زندگی زنان و نابرابری‌های جنسیتی موجود در جامعه اشاره می‌کند و به تاثیرپذیری از اندیشه‌های مادر معتقد است که «مرد شدن سهل و زن شدن کاری شگرف» است چرا که زنان همواره در زندگی خویش به ویژه در جامعه آن روزگار با مسائل و پیچیدگی‌هایی اعم از نابرابری جنسیتی، رویایی آنان با موانع بیشتری در زندگی نسبت به مردان، مسئولیت‌های

مختلف و نقش‌های اجتماعی و خانوادگی سنگینی که چون بار گرانی بر دوشان است، و قید و بندهایی که چون زنجیری، جامعه به پای آنها آویخته است، [مواجه‌اند]. به طور کلی، این نگاه می‌تواند نقدی به هنجارهای فرهنگی و اجتماعی باشد که هنوز تفاوت‌هایی میان موقعیت اجتماعی زنان و مردان ایجاد می‌کند.

مرد گشتن، کار سهل و زن شدن، کاری کیست منکر، تاش ره بر عقل برهانگر
شگرف زنم

(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۲۴)

مرد شدن سهل بود پیش من لیک چه دشوار بود زن شدن
(بهرامی‌دشتکی، ۱۳۹۴: ۳۳۸)

نوع نگاه ژاله و پژمان به پیچیدگی‌هایی که زنان در زندگی خویش با آنها مواجه هستند؛ می‌تواند به عنوان تلاشی برای برجسته کردن مشکلات اجتماعی و فرهنگی باشد که بر دوش زنان گذاشته می‌شود و نقدی به نقش‌های از پیش تعیین شده‌ای است که جوامع برای زنان تعیین کرده‌اند بدون اینکه خود زنان نقشی در انتخاب آنها داشته باشند.

(د) برشمردن حسد زن

ژاله با توجه به اینکه به مسائل زنان توجه ویژه‌ای داشته و تا آنجا که توانسته امور مربوط به زنان و ویژگی‌های آنان را در اشعارش منعکس کرده است؛ با این حساب او صادقانه ویژگی حسادت که گریبانگیر زنان شده است را برمی‌شمارد و متذکر می‌شود که این حسادت درد بی‌درمانی است که درون زن نهفته است و راه درمانی ندارد پژمان نیز با تاثیرپذیری از مادرش به حسادت زنان در اشعار خویش اشاره کرده است با این تفاوت که او حسادت مردان را بیشتر و فراتر از حسادت زنان می‌داند.

این تفاوت دیدگاه، میان ژاله و پژمان بختیاری در مواجهه با حسادت، نشان‌دهنده تغییراتی است که در تحلیل مسائل اجتماعی و جنسیتی از یک نسل به نسل دیگر ممکن است رخ دهد. ژاله بیشتر بر حسادت زنان تمرکز دارد و آن را به عنوان یک ویژگی غیرقابل اجتناب و درد بی‌درمان معرفی می‌کند، در حالی که پژمان با نگاه

انتقادی‌تر و پیچیده‌تری به تحلیل حسادت مردان پرداخته و آن را حتی بیشتر از حسادت زنان می‌بیند.

عیب نمی‌کنم به حسد داشتن از آنک زین رنج جان‌گزا، دل زن را گریز نیست
درد حسد نتیجه ضعف است و ضعف ما درمان‌پذیر نیست، به جان منیر نیست
(قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۹۱)

از حسد زن فزون بود حسد مرد وین سخنی بس مسلم است و مبرهن
مرد نخواهد که هیچ مردی از این پیش جسسته بود راه در حریم دل زن
زن نکند آرزو جز آنکه از این پس مرد عزیزش از او بود نه ز رهزن
(بختیاری، ۱۳۶۸: ۴۵۸)

۳-۲- عشق و ایثار مادرانه

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اشعار ژاله، پرداختن به عشق و ایثار مادرانه است. ژاله در اشعار خود به بازتاب عشق مادر و رنج و سختی‌های او پرداخته است. پژمان بختیاری هم تحت تاثیر اندیشه‌های مادر، این مفاهیم را در اشعار خود بیان کرده است به گونه‌ای که او در اشعارش مادر را نمادی از دلسوزی، ایثار و بی‌کرانگی محبت می‌داند. این تاثیرات به وضوح در اشعار پژمان قابل مشاهده است که در آنها مادر به عنوان منبع اصلی عشق و آرامش برای فرزند معرفی می‌شود.

ژاله در یکی از اشعارش؛ عشق مادران به فرزندان خویش را یک عشق خدایی می‌داند:
صفای مادران از مادران پرس که عشق مادران عشق خدایی است
(قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۱۶۷)

پژمان نیز با تاثیرپذیری از همین مفاهیم مربوط به عشق و ایثار مادرانه می‌گوید:
فرحزادری خوش آب و خوش گل ز پا تا سر، صفا، سر تا به پا دل
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۳۱۱)

یا:

تا نشوی مادر و فرزند، نیست عالم مادر شناسی که چیست

عشق مجرد، به دل مادر است ساخته زین عشق، گل مادر است
عالم او، وصف پذیرنده، نیست وان که تواند صفتش گفت، کیست؟
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۳۳۵)

در شعر اول پژمان حتی از لحاظ به کارگیری واژگان هم از ژاله تاثیرپذیرفته چراکه او نیز، همچون ژاله واژه صفا را در خصوص مادر به کار برده است، همچنین او در شعر دوم هم همچون مادر خویش عشق را به مادر نسبت داده است البته با تفاوتی فاحش که این عشق را وصف ناپذیر می‌داند.

۳-۳- گله از فراق و جدایی بین مادر و پسر

باتوجه به اینکه پدر و مادر پژمان زمانی که او یکساله بود از هم جدا شدند همانطور که در بخش زندگینامه پژمان بدان اشاره شد، ژاله و پژمان از هم دور شدند تا زمانی که پژمان به ۲۷ سالگی رسید؛ وصال مادر و پسر محقق شد: «وقتی پسری بیست و هفت ساله شده بود، مادر او را دید! و از این پس با هم زندگی کردند» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۲۷). ژاله و پژمان در اشعار خود بارها از این جدایی گلایه می‌کنند، این امر هم گویای احساسات مشترک آنها بوده که به نوعی می‌توان گفت درخور خویش یک نوع تاثیرگذاری دوطرفه می‌باشد.

ژاله در اشعار خویش با صراحت کامل به موضوع جدایی خود اشاره می‌کند که حاصل آن را وجود کودکی بی‌گناه می‌داند که گرفتار رنج بی‌مادریست و به حال او حسرت می‌کشد؛ سپس ادامه می‌دهد که از درد دوری او من در رنج هستم و مدام اشک می‌ریزم. پژمان، خود نیز به مسئله محرومیت از نعمت مادر اشاره می‌کند که به سبب آن گریان و همچون شمع سحری در سوز و گداز است:

شوی و زن از هم جدا گشتند و طفلی بی‌گناه ماند بی‌کس تر ز من، واحسرتا، ای آینه
بس شبان روزا که می‌دیدى سرشک افشان مرا رنج می‌بردم ز دردی بی‌دوا، ای آینه
(قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۰۲)

ژاله در یکی از اشعار خود با عنوان «دوری از فرزند»، رنج فراق از فرزندش، پژمان، را به‌طور عمیقی بیان می‌کند و در اثر این رنج دوری و جدایی، جهان را همچون قفسی تنگ و محدود برای خود توصیف می‌کند. او از تأثیر این رنج می‌گوید که در نتیجه آن، دیگر نه نوری در دیده‌اش باقی مانده و نه نفسی در سینه‌اش می‌تواند جاری شود. سپس در بیت بعدی با رندی، به داستان یعقوب نبی اشاره می‌کند و از درد عمیق او از دوری یوسف یاد می‌کند. در این میان، ژاله به‌طور هوشمندانه به این نکته اشاره می‌کند که تنها کسی چون یعقوب که خود رنج فراق از فرزند را چشیده است، می‌تواند درد و رنجی که گریبان‌گیر اوست را درک کند و با او همدردی کند:

بر من شده عرصه جهان همچو قفس در دیده نمانده نور و در سینه نفس
رنجی که من از دوری فرزند کشم یعقوب از آن حال خبر دارد و بس
(همان، ۱۳۷۴: ۱۵۵)

پژمان در این باره می‌گوید:

ای بسا شب‌ها که اندر کودکی اشک‌ریزان خفتم از بی‌مادری
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۴۰۸)

یا:

مادرم رفت و پدر خفت و از آن هر دو طفل نه ساله‌یی افسرده چو شمع سحری
بماند _____
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۴۶۲)

۳-۴- فقدان و دلتنگی مادر در اشعار پژمان

پس از درگذشت ژاله، پژمان در اشعار خود به شدت دچار غم و فراق شد. فقدان مادر، که برای هر فردی به ویژه شاعر به شدت عاطفی و عمیق است، در اشعار پژمان به‌طور برجسته‌ای منعکس شده است. این اشعار نه تنها غمگینی پژمان را از دست دادن مادر نشان می‌دهند بلکه تاثیرات مادر بر روحيات و احساسات او را نیز به تصویر می‌کشند.

پژمان در یکی از اشعار خود در رثای مادر می‌نویسد:

گریم از هجر تو زار ای مادر نیستم بی تو قرار ای مادر
 شده در دیده من گلشن دهر بی گل روی تو خوار ای مادر
 (بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۴۰۴)

این اشعار پژمان به شدت مشابه اشعار غم‌آلودیست که ژاله در آنها، به غم از دست دادن عزیزان، به ویژه مادر، اشاره کرده است. ژاله نیز در بسیاری از اشعار خود با نگاهی شاعرانه، از رنج‌های درونی و غم از دست دادن‌های شخصی خود سخن به میان آورده است:

مادرم رفت و پدر بگذشت و شوهر نیز مرد یک برادر ماند، وین بگذار تا، ای آینه
 (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۱۰۳)

یا:

شوی بگذشت و پدر فانی شد و مادر بریخت تا به کی بیغاره بر یک مشت خاکستر زنم
 (همان، ۱۳۷۴: ۱۲۳)

یا:

پدر نیست، شوهر نه، مادر نه، وینک به دوشی ضعیف‌ست سنگینه بارم
 (همان، ۱۳۷۴: ۱۳۱)

۵-۳- اشاره به قضا و قدر

پژمان بارها در اشعارش از واژه قضا بهره جسته است، درست همچون مادرش که او نیز این دنیای مادی را که چیزی جز بازیچه نیست تحت فرمان قضا و قدر می‌داند؛ این امر هم ناشی از تاثیراتی است که پژمان از ژاله پذیرفته است:

یا للعجب که عالم بازیچه ما هم خارج از نفوذ قضا و قدر نبود
 (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۸۹)

مشتهر گشتمی البته به هر فن افسوس گر نبودی به میان پای قضا و قدری
 (بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۴۸۴)

۶-۳- معرفی عشق به عنوان آب زندگانی

پژمان بختیاری تحت تأثیر اشعار مادرش ژاله، «عشق» را به عنوان یکی از ارکان اصلی زندگی انسانی می‌داند و آن را به نوعی «آب زندگانی» می‌شناسد؛ همچنان که در توجیه عشق گفته شده: «بدون عشق انسان از آدمیت خود خلع می‌شود» (مختاری، ۱۳۷۷: ۱۳۴). ژاله در اشعار خود همیشه بر اهمیت عشق و احساسات انسانی تأکید داشته و این موضوع در آثار پژمان نیز برجسته است. در حقیقت، او به گونه‌ای این مفهوم را در شعر خود گنجانده که عشق نه تنها به عنوان یک احساس فردی، بلکه به عنوان نیرویی بنیادین و حیاتی در زندگی اجتماعی و انسانی مطرح می‌شود:

عشق، ای دل مرده، آب زندگی است گر بخواهی زیستن، هان زیستن
(قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۴۶)

تشنه کامان را به آب زندگانی رهبری کن زانکه من در بحر عشقم غرق و چشمی سیر دارم
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۲۶۳)

۳-۷- دغدغه‌های اجتماعی و فلسفی

پژمان، مانند مادرش ژاله، در اشعار خود به دغدغه‌های اجتماعی و فلسفی پرداخته است و در آثارش مفاهیم متعددی را بازتاب می‌دهد که به سرنوشت و تقدیر، رنج و ظلم، و پرسش‌گری درباره چیستی زندگی مرتبط است. هر دو شاعر به این اعتقاد دارند که ظلم و رنج‌های موجود در جهان جزو تقدیر الهی هستند و در واقع بخش طبیعی از پیش تعیین شده‌ای از جریان زندگی به شمار می‌روند. این نگاه فلسفی در اشعارشان به وضوح نمایان است.

اما در پاسخ به پرسش «چیستی زندگی»، پژمان و مادرش ژاله دیدگاه‌های متفاوتی ارائه می‌دهند. ژاله زندگی را به عنوان آمیختگی از خوشی و سختی می‌بیند، و این تضاد را جزئی از حقیقت انسانی و تجربه زندگی می‌شمارد. در مقابل، پژمان در دو موقعیت به این پرسش پاسخ می‌دهد. نخست، با اشاره به کلام امام حسین علیه السلام، زندگی را با شرافت زیستن و عزت‌مندی تعریف می‌کند. در دومین پاسخ، زندگی را در عشق و

(همان، ۱۳۹۴: ۲۳۷)

نکنم شکوه ز جور تو و از طعن رقیب کاین همه بر سرم از قسمت و تقدیر آید

(همان، ۱۳۹۴: ۲۵۱)

آینه را از دست بیفکند و خشمناک گفت ای خدای قاهر عدل آشنا

من دختری ضعیفم، با دختری ضعیف یا رب گرفته باد زبانم، جفا چرا

زیباپرست روحی و نفرت‌فزا رخی دادی و چاره نیست ولی ای خدا چرا

خواهم که چرا چرا نکنم در مشیت اما دلم پر است خدا چرا چرا

(همان، ۱۳۷۴: ۴۸۲)

خطی به صفحه عمر من از نشاط نماند مگر که دست طبیعت ورق برگرداند

(همان، ۱۳۹۴: ۲۴۶)

گویند کان ستم ز خواص طبیعت است بر ما جفا ز دست طبیعت چرا رود

(همان، ۱۳۹۴: ۴۵۹)

طرح سوال زندگی چیست؟ و پاسخ بدان بر مبنای نگرش خویش

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته

(قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۴۲)

در بر ارباب معنی زندگانی چیست دانی یا به عزت زیستن یا با شرافت جان سپردن

(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۱۹۱)

زندگانی چیست؟ عشق نازنینی، وصل و رجز این شد زندگانی حاصلی دارد، ندارد

(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۲۳۸)

یاری

۸-۳- یادکرد روزهای گذشته و دوران کودکی

یکی از مضامین برجسته و پر تکرار در اشعار شاعران فارسی زبان است. این موضوع

در آثار بسیاری از شاعران مطرح شده و اغلب با حسرت و نوستالژی همراه است.

شاعران با یادآوری روزهای ساده و بی‌دغدغه کودکی، به نوعی به زندگی بی‌تنش آن

دوران اشاره می‌کنند و از آن به عنوان یک دوره ایده‌آل و فراموش نشده یاد می‌کنند. این

یادآوری‌ها غالباً با احساساتی چون حسرت، اندوه و حتی غم همراه است، چرا که شاعران به تغییرات زندگی و پیچیدگی‌های آن در دوران بزرگسالی اشاره دارند و به گذشته‌ی شیرین و ساده خود می‌نگرند؛ همچنان که سعید شاملو، یکی از شخصیت‌های شاخص روانشناسی در ایران، در یکی از کتاب خود با عنوان «آسیب‌شناسی روانی» می‌گوید: «وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی رو به رو می‌شوند یا سلامتی‌شان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند، اولین واکنش آنها راهی برای گریز است اما در بسیاری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی داشتند» (شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱). به این ترتیب، شعرهای مربوط به دوران کودکی نه تنها به بازسازی خاطرات می‌پردازند بلکه به نوعی نقدی بر وضعیت کنونی نیز هستند. در این زمینه، پژمان قصیده‌ای با عنوان «درود بر قرن‌های دور» دارد که به نوعی یادآور قصیده «قضاوت کودکان» از ژاله است. این شباهت‌ها علاوه بر موضوع مشترک، در وزن و قافیه نیز خود را نشان می‌دهند. هر دو قصیده با نگاهی حسرت‌آمیز به حال دوران کودکی می‌نگرند و یادآور روزهای ساده و بی‌دغدغه آن ایام هستند؛ در هر دو، لحن اندوهناک و غمگین به وضوح احساس می‌شود.

قصیده ژاله با عنوان «قضاوت کودکان» یادآور نگاه ساده و بی‌گناه کودکان به جهان است؛ اما در عین حال غم و اندوهی که در پس آن نهفته است، بازتابی از این حسرت به حال گذشته است. همین مضمون در قصیده پژمان نیز وجود دارد. در قصیده پژمان با عنوان «درود بر قرن‌های دور» به گذشته و دوران‌هایی که دیگر به پایان رسیده‌اند نگاه می‌شود و با نوعی نوستالژی و حسرت، به توصیف آن روزها پرداخته می‌شود. در نتیجه، هر دو شعر از نظر لحن و فضای احساسی مشابه‌اند.

از نظر فرم و ساختار، هر دو اثر در قالب قصیده سروده شده‌اند و با وزن و قافیه‌ای مشابه، احساساتی مشابه را منتقل می‌کنند. به سبب این شباهت‌ها هر دو قصیده با لحنی

اندوهناک و سرشار از حسرت و فراق، و نوستالژیک به شکلی یکسان در ذهن خواننده طنین‌انداز می‌شوند. (قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۸۹ و ۸۷)

رفت آن زمان، کم از غم گیتی خبر نبود	جز خنده را به طرف لبانم گذر نبود
در سایبان لطف پدر آرمیده خوش	بیچاره کودکی که به سایه پدر نبود
روزم همه به بازی طفلانه طی شدی	با عصمتی چنانک جز اندر سمر نبود
دولت‌سرای عزت آن حد و سد نداشت	در عرضگاه ذلت این عدو مر نبود
یاللعجب که عالم بازیچه‌های ما	هم خارج از نفوذ قضا و قدر نبود

(قائم مقامی، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۷)

خوش آن زمان که نام قضا و قدر نبود	وز نقشبند عالم هستی، خبر نبود
ز آن روز یاد باد که این تیره خاکدان	جز توده‌بی گداخته و پر شرر نبود
خوش آن زمان که جز حیوان‌های غول تن	فرمانروای بحر و خداوند بر نبود

(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۱۸۰)

۹-۳- شکوه از تنهایی

هر کسی گاهی احساس تنهایی می‌کند. تنهایی نه تنها به معنای نبودن افراد دیگر در اطراف ما است، بلکه انواع مختلفی دارد که هر کدام ابعاد متفاوتی از تجربه انسانی را می‌سازند: تنهایی اجتماعی، عاطفی و روحی. به علاوه، دلایل متعددی می‌تواند باعث این احساس شود، از جمله مشکلات در روابط اجتماعی، بی‌احساسی نسبت به خود، نیاز به محبت و شرایط خانوادگی.

تنهایی بخش جدایی ناپذیری از زندگی انسان است؛ همچنان که تولد و مرگ دو نقطه اصلی آن هستند. این نگاه تنهایی را به عنوان یک اضطراب وجودی و هستی‌شناختی توصیف می‌کند که انسان به طور دائم با آن دست و پنجه نرم می‌کند.

با توجه به اینکه شاعران معمولاً از روحیه لطیف‌تری برخوردارند؛ بیش از دیگران این اضطراب وجودی را احساس می‌کنند. ژاله قائم مقامی و پسرش پژمان بختیاری نیز از این قاعده مستثنی نیستند. ژاله قائم مقامی تنهایی را با عمق وجود احساس کرده و به

بازتاب آن در اشعار خویش پرداخته است؛ او شعر را به عنوان تنها همدم تنهایی‌های خویش می‌شناسد و «آینه» را تنها یاورش جهت بیان درد دل‌های خویش می‌داند؛ به عبارت دیگر، می‌توان گفت ژاله آینه را نماد حقیقت و بازتاب درد دل‌های تنهایی خویش می‌داند.

پژمان بختیاری نیز به سبب تأثیرپذیری از همین تفکر و نگرش مادرش و همچنین تجربه تنهایی در روزگار زندگانی خود، این احساس را در اشعار خود منعکس کرده است. این تنهایی برای او درد و رنج‌هایی را به ارمغان آورده است و تنها از طریق بیان این رنج‌ها در قالب شعر می‌تواند، تسکین یابد و پادزهری بر زخم‌هایی که در اثر آن به وجود آمده بنهد.

ژاله به طور صریح به تنهایی خویش اشاره می‌کند و خود را غرق در آن می‌داند:
 دلم دریای خون است ارنه در دامن تنهایی شکایت از پدر یا ناله از مادر نمی‌کردم
 (قائم‌مقامی، ۱۳۷۴: ۳۷)

و چاره‌ای جز درد دل با آینه نمی‌یابد:
 من در این رنج آشنا تنها و، تنها آینه با که گویم گر نگویم درد دل با آینه
 (همان، ۱۳۷۴: ۳۹)

ژاله به سبب تنهایی خویش چاره‌ای جز درد دل با آینه و همانند آن را نمی‌یابد؛ دکتر یوسفی در این باره می‌گوید: «تکیه بر تنهایی و با اشیاء گفت‌وگو کردن، نظیر تنهایی و بی‌همزبانی همه اهل دل در این دنیای سرد و بی‌اعتناست؛ چنان‌که صادق هدایت برای سایه خودش می‌نوشت که جلو چراغ به دیوار افتاده بود» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۴۳۶).

و شعر را تنها همدم تنهایی خویش و تسکین‌دهنده دردهایش می‌داند:
 این شعر جنون‌مایه نه شیرین نه متین است اما چه کنم همدم تنهایی‌ام این است
 (همان، ۱۳۷۴: ۸۶)

پژمان نیز این گونه به تنهایی خویش اشاره می‌کند:
 گرچه همچون آرزو دمساز دل‌ها بوده‌ام در جهان تا بوده‌ام تنهای تنها بوده‌ام

از غرور، از حجب، از بی‌عقلی، از کم‌مایگی بوده‌ام در جمع و تنها بوده‌ام تا بوده‌ام
این فرار از خلق و این احساس تنهایی ز من که در هر محفلی منظور دل‌ها بوده‌ام
چیست؟ (بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۲۷۴)

و از درد و رنج‌هایی سخن می‌گویند که تنهایی او را همراهی می‌کند؛ در نتیجه با گله و
شکایت از این وضعیت خود را تسکین می‌دهد:

شب بر سر من جز غم ایام کسی نیست می‌سوزم و می‌میرم و فریادرسی نیست
فریادرس همچو منی کیست درین شهر فریادرسی نیست کسی را که کسی نیست
بیمارم و تب دارم و در سینه مجروح چندان که فغان برکشم از دل نفسی نیست
(بختیاری، ۱۳۶۸: ۹۳)

همچنین پژمان دل خویش را همچون خانه‌ای می‌داند که کسی در آن جای ندارد؛ نه
اینکه خودش نخواهد قلبش را مسکن و مأوای کسی سازد بلکه او معتقد است کسی
تاب نگهداری دل دیوانه مرا ندارد:

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد کس جای در این خانه ویرانه ندارد
دل را کف هر که دهم باز پس آرد کس تاب نگهداری دیوانه ندارد
در بزم جهان جز دل حسرتکش ما نیست آن شمع که می‌سوزد و پروانه ندارد
(همان، ۱۳۶۸: ۱۰۱)

۱۰-۳- بازتاب مفهوم آزادی و ستایش آن

شاعران معاصر ایرانی با توجه به تغییرات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه خود، در
خلق آثارشان کوشیدند تا به مضامین نو و مفاهیمی که پیش از آن در ادبیات ما کمتر
مورد توجه قرار گرفته بود، پرداخته و آن‌ها را در اشعارشان انعکاس دهند. یکی از
مهم‌ترین این مفاهیم، «آزادی» بود که بسیاری از شاعران به آن توجه ویژه‌ای داشتند و
آن را در ابعاد مختلف بیان کردند. دکتر شفیعی‌کدکنی درخصوص مضمون آزادی در
شعر شاعران معاصر می‌گوید: «سخن از آزادی و این کلمه را گفتن با مشروطیت
شروع می‌شود. قبل از مشروطه، مفهوم آزادی که مترادف دموکراسی غربی است، به

هیچ وجه وجود نداشت. آزادی _ به معنای دموکراسی غربی _ با مشروطیت آغاز می‌گردد و این تفکر حاصل انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان و بی‌آمدهای آن است. برای ملل قدیم کلمه آزادی به مفهوم دموکراسی نبوده است. مثلاً منظور مسعود سعد سلمان از آزادی، رهایی از "زندان نای" است نه چیز دیگر» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۵).

ناگفته نماند که مفهوم آزادی در شعر شاعران معاصر با اشعار شاعران سستی گذشته تفاوت دارد؛ همانطور که دکتر یاحقی در این زمینه می‌گوید: «کلمه "آزادی" در فرهنگ سستی گذشته دو معنی عمده داشت: مفهوم فلسفی و کلامی آن مرادف بود با "حریت" یا "اختیار" که مفهوم نقیض "جبر" را به یاد می‌آورد و در معنای فردی و عرفی آن در برابر "بند" و "زندان" قرار می‌گرفت. چنانکه مثلاً به معنی نخستین در شعر فلسفی کسانی مانند ناصر خسرو و در معنای دوم در زندان سروده‌های مسعود سعد و خاقانی به کار رفته است (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۰). شاعران معاصر با استفاده از شعر، در پی بازنمایی بحران‌ها و آرزوهای خود بودند و آزادی را به‌عنوان یک ارزش بنیادی و ضروری برای انسان‌ها در جامعه خود مطرح کردند.

ژاله قائم مقامی، شاعری حساس و صاحب ذوق، از جمله کسانی بود که آزادی را در اشعارش به‌طور ویژه مورد توجه قرار داد. او به دلیل شرایط اجتماعی و فرهنگی زمانه‌اش و نیز تحصیلاتش، همواره در پی بازتاب مسائل و چالش‌های روزگار خود در شعر بود. در آثارش، آزادی نه تنها به معنای رهایی از بند و زنجیر، بلکه به‌عنوان حقیقتی باطنی مطرح می‌شود. ژاله آزادی را همچون مولایی می‌دانست که راهنمای زندگی‌اش بود و در نهایت آن را مرهمی برای جراحات و رنج‌های فردی‌اش می‌شمرد. او به وضوح اشاره می‌کند که در طول عمرش هرگز نتوانسته به آزادی واقعی دست یابد و طعم گوارای آن را بچشد، اما همواره در آرزوی آن بود.

پژمان بختیاری نیز در آثارش تحت تأثیر شرایط اجتماعی و تحولات فرهنگی زمان خود، به‌ویژه تحت تأثیر مادرش و دیگر شاعران معاصر، به آزادی پرداخته است. او در

اشعارش به آزادی سوگند خورده و آن را به عنوان بالاترین و مقدس‌ترین ارزش انسانی شناخته است. بختیاری در اشعارش معتقد است که هیچ چیز برتر از آزادی نیست و آن را به عنوان هدف نهایی انسانیت در جامعه خود می‌داند.

در مجموع، شاعران معاصر ایران، مانند ژاله قائم مقامی و پژمان بختیاری، از طریق آثار خود نه تنها به بیان آرزوها و دغدغه‌های اجتماعی و سیاسی پرداخته‌اند، بلکه آزادی را به عنوان مفهومی مقدس و حیاتی برای انسان‌ها در دوران خود مطرح کرده‌اند.

بسته در زنجیر آزادی است سر تا پای من برده‌ام ای دوست و آزادی بُود مولای من
گرچه آزادی است، عکس بردگی در چشم خلق مجمع آن هر دو ضد، اینک دل شیدای من
چیست آزادی؟ ندیدم، لیک می‌دانم که مرهمی راحت رسان بر زخم تن فرسای
اوست

من

(قائم مقامی، ۱۳۷۴: ۱۳۲)

همچنین ژاله معتقد است که هدف انسان از آزادی باید دستیابی به عزت باشد:
پاک دامن باش و، زآزادی به جز عزت نخواه راه تاریکان مرو، ای زهره زهرای من
(همان، ۱۳۷۴: ۱۳۵)

همانطور که گفته شد پژمان نیز آزادی را چنان والا دانسته که به آن سوگند یاد کرده و چیزی را برتر و والاتر از آن نمی‌داند:

به آزادی قسم کاندر بر من نباشد بهتر از آزاد بودن
(بهرامی دشتکی، ۱۳۹۴: ۲۸۷)

۱۱- نتیجه گیری

در مجموع، پژمان بختیاری در بسیاری از ابعاد فکری و عاطفی اشعار خود، به ویژه در زمینه‌های مسائل مربوط به زن، عشق، ایثار مادرانه، گله از فراق و جدایی، دغدغه‌های اجتماعی و فلسفی، و دیگر مواردی که در متن مقاله به آنها اشاره شد؛ تحت تأثیر مادر خود، ژاله قائم مقامی، قرار گرفته است. این تشابهات نه تنها در مضمون‌پردازی و

انتخاب موضوعات در اشعار پژمان قابل مشاهده است، بلکه در شیوه بیان و نحوه‌ی برخورد او با مفاهیم انسانی نیز نمود پیدا کرده است. در اشعار پژمان، می‌توان ردپای نگاه انسانی و عاطفی ژاله را در پرداختن به مسائلی چون عشق به‌عنوان نیرویی حیاتی، ایثار و فداکاری، همچنین رنج‌های ناشی از فقدان و جدایی، مشاهده کرد.

تأثیرات این پیوند خانوادگی و هنری در اشعار پژمان به‌وضوح نمایان است. پژمان نه تنها در محتوای اشعارش بلکه در نوع نگاه به مسائل اجتماعی و فلسفی، به‌ویژه دغدغه‌هایی چون تقدیر، قضا و قدر، و معنای زندگی، تحت تأثیر آموزه‌های مادر خود قرار گرفته است. در حالی که هر یک از این دو شاعر، ژاله و پژمان، به‌طور مستقل و منحصر به‌فرد به این مسائل پرداخته‌اند، می‌توان گفت که ژاله با دیدگاه‌های عاطفی و فلسفی خود نقشی اساسی در شکل‌گیری نگرش‌های شاعرانه پژمان ایفا کرده است.

در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه پیوندهای خانوادگی و تأثیرات محیطی می‌توانند در شکل‌گیری دیدگاه‌های فکری و هنری یک شاعر نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند و چگونه پژمان بختیاری، در کنار تأثیرات مستقل خود از تجربیات زیسته، موارد و مولفه‌هایی را همچون مادر در اشعار خود به کار برده است که برخی از این موارد گویای تجربیات و درد و رنج‌های یکسانی است که هر یک از آنها در زندگی خود با آن مواجه شده‌اند.

منابع

- آرنگ، یاسمن. (۱۳۹۳). *بیدار خاموش (نقد و بررسی زندگی و شعر ژاله قائم‌مقامی؛ شاعر آیین‌ها)*، چاپ اول، تهران: برزآفرین.
- باستانی‌پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۴۴). *خاتون هفت قلعه، مجموعهٔ مقالات تاریخی*، چاپ چهارم، تهران: روزبهان.
- بختیاری، پژمان. (۱۳۳۵). *خاشاک*، تهران: امیرکبیر.

- _____ . (۱۳۶۸). *دیوان پژمان بختیاری شامل قصاید و مراثی، غزلیات، مثنویات، چهارپاره‌ها، ترکیبات و ابداعات، قطعات، منظومه‌ها*، تهران: پارسا.
- _____ . (۱۳۴۹). *کویراندیشه*، چاپ اول، تهران: ابن‌سینا.
- بهرامی دشتکی، رضا. (۱۳۹۴). *زندگی و اشعار پژمان بختیاری*: محقق، مترجم و شاعر بزرگ معاصر، چاپ اول، تهران: سامان.
- داودنیا، نسرين و نوروزی، محمد. (۱۳۹۵). *نگاهی به زندگی و سبک شعر حسین پژمان بختیاری*، کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات.
- شاملو، سعید. (۱۳۷۵). *آسیب‌شناسی روانی*، تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*، تهران: انتشارات سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۱). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، زیر نظر احسان یارشاطر، دفتر سوم، کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.
- قائم مقامی، عالم‌تاج. (۱۳۷۴). *دیوان بانو عالم‌تاج قائم مقامی (مادر پژمان بختیاری)*، تصحیح و تنظیم پولاد فرخزاد، به کوشش احمد کرمی، چاپ اول، تهران: ما.
- شهریار، محمدحسین. (۱۳۷۳). *کلیات دیوان اشعار*، جلد دوم، تهران: زرین.
- محمدخانی، فرامرز، نیکخواه؛ مظاهر و خسروی، حسین. (۱۳۹۹). *بررسی سبک‌شناسی غزلیات حسین پژمان بختیاری*، سبک‌شناسی نظم و شرفارسی (بهار ادب)، شماره پیاپی ۵۶.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۷). *هفتاد سال عاشقانه*، چاپ اول، تهران: تیراژه.
- میرانصاری، علی. (۱۳۷۸). *اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران*، دفتر سوم، چاپ اول، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- وحیدنیا، سیف‌الله. (۱۳۸۳). *فصلنامه پژوهشی فرهنگی-اجتماعی*، فرهنگ بام ایران، چهارم‌حال و بختیاری، شماره ۱۸.

-یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۵). *چون سیوی تشنه* (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)، چاپ دوم، تهران: جامی.

-یوسفی، غلامحسین. (۱۳۸۸). *چشمه روشن (دیداری با شاعران)*، چاپ دوازدهم، تهران: علمی.